

مقدمه کتاب مناسبات مدیریتی کنسرسیوم و صنعت نفت

ایران



یکصد و چهار سال از انعقاد قرارداد داری و یکصد و هفت سال از آغاز تولید مداوم نفت ایران می گذرد و البته تاریخ امتیازات و اکتشافات ناموفق و بی نتیجه نفتی بیش از این است. در مورد تاریخ صنعت نفت ایران علی رغم اهمیت این صنعت عظیم و آثار تعیین کننده آن بر همه شئون کشور، نسبت به ثبت و ضبط شایسته و بایسته همه تحولات این صنعت به نحو مطلوب اقدام نشده است. گرچه به برخی از وقایع آن پرداخته شده، اما بسیاری از مسائل و اتفاقات و تحولات آن کمتر مورد ثبت و ضبط و پردازش قرار گرفته است. شاید سیاست زدگی جامعه ایران موجب شده باشد مواردی که نفت با سیاست ارتباط بسیار نزدیک پیدا کرده است، بیشتر مورد توجه مورخین و پژوهشگران تاریخ قرار گرفته باشد. برای نمونه به نهضت ملی شدن نفت و آثار و تبعات آن بیشتر پرداخته شده است، اما بسیاری از مسائل مهم این صنعت مورد غفلت قرار گرفته است. البته برخی از افراد از درون صنعت نفت خاطرات خود را ثبت کرده اند که در حد خود ارزشمند است، اما بسیاری از دیگر

مناسبات مدیریتی کنسرسیوم و صنعت نفت ایران

مسائل مهم تنها در سینه‌ها باقی مانده است؛ سینه‌هایی که متاسفانه، بعضاً دیگر نیستند و امکان انتقال آن دانش و اطلاعات ارزشمند از بین رفته است.

زمانی که مسئولین موسسه مطالعات دین و اقتصاد در پی یک سلسله مباحث به بنده تکلیف کردند که کاری را در زمینه تاریخ شفاهی صنعت نفت و برای بهره‌مندی بیشتر آیندگان از ماجراها و تجربیات تاریخ این صنعت انجام دهم، تیم کوچکی تشکیل و جمع‌بندی این شد تا به موضوعاتی پردازیم که علی‌رغم اهمیتشان کمتر مورد پردازش قرار گرفته‌اند. نحوه تنظیم روابط میان کنسرسیوم نفتی (بعد از شکست نهضت ملی و سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق) و طرف ایرانی قرارداد در شرکت ملی نفت از جمله این موضوعات بود که کتاب حاضر تلاش کرده است بر این مهم متمرکز باشد. بنابراین بود که این تلاش در موضوعات دیگر در این عرصه نیز ادامه پیدا کند، اما مشغله‌های نگارنده این سطور و دیگر اعضای گروه این امکان را فراهم نیاورد. امید است در آینده فرصت و فراغتی برای پیگیری این مهم حاصل شود. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق، قرارداد امتیازی داری احیاء نشد بلکه بین دولت ایران و کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی بین‌المللی قراردادی برای بهره‌برداری از منابع نفتی ایران منعقد شد.

مذاکرات قرارداد از ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ با سرپرستی وزیر اقتصاد و دارایی، دکتر علی امینی آغاز شد. قرارداد جدید در ۲۸ شهریور به امضای طرفین و در ۲۹ مهر به تأیید مجلس شورای ملی و در ۶ آبان به تصویب مجلس سنا رسید. اگرچه ملی شدن نفت و صنایع نفت ایران مورد پذیرش طرف‌های خارجی قرار گرفت، ولی دولت ایران تضمین داد که تا ۲۵ سال نفت تولیدی را به شرکت‌های

عضو کنسرسیوم بفروشد. بدین ترتیب، صادرات نفت ایران پس از حدود چهار سال وقفه در بهمن سال ۱۳۳۳ از سر گرفته شد. این قرارداد که به «قرارداد امینی-پیچ» نیز معروف شد برخلاف قانون ملی شدن نفت ایران باز هم اکتشاف و استخراج و فروش نفت را به دست شرکت‌های خارجی سپرد و ایران به دریافت حق‌الامتیاز بر اساس اصل کلی ۵۰-۵۰ اکتفا کرد. جالب است که آمریکایی‌ها نیز سهم خود را از مشارکت در کودتا گرفتند و در نفت ایران که قبلاً هیچ سهمی نداشتند جایگاه قابل توجهی پیدا کردند. بر اساس این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس که قبلاً صاحب امتیاز صددرصد نفت ایران بود ۴۰ درصد، شرکت‌های آمریکایی ۴۰ درصد، شرکت هلندی-انگلیسی شل ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه ۶ درصد در منافع سهام بودند.

یکی از دیگر موضوعاتی که نیاز به بررسی و پژوهش تاریخی دارد، سرنوشت نهایی کنسرسیوم و خصوصاً تجدید نظر رژیم شاه در قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۵۲ خورشیدی است. شاه از یکی دو سال قبل از آن انتقاداتی را نسبت به کنسرسیوم آغاز کرده بود و تیم‌هایی را به مذاکره با کنسرسیوم گماشته بود تا نهایتاً در تاریخ ۹ مردادماه ۱۳۵۲ (۳۱ جولای ۱۹۷۳) قرداد جدیدی با کنسرسیوم امضاء شد و قرداد ۲۵ ساله قبلی که البته با پیش‌بینی تمدید سه دوره پنج ساله که در حالت عادی باید تا ۱۹۷۹ ادامه می‌یافت، ملغی شد. قرارداد جدید رابطه با کنسرسیوم را از حالت مشارکت در تولید خارج و به حالت قرارداد خدماتی نزدیک‌تر کرد و کنترل حکومت ایران بر صنعت نفت خود را افزایش داد. اهمیت این رخداد برای رژیم شاه آنچنان بود که سعی کرد روز ۹ مرداد را به نام روز نفت

مناسبات مدیریتی کنسرسیوم و صنعت نفت ایران

و حاکمیت بر نفت جایگزین ۲۹ اسفند کند و خاطره ملی شدن نفت را از بین ببرد، اما این روز هیچ گاه خارج از تشریفات رسمی دولت و شرکت ملی نفت مقبولیت عمومی پیدا نکرد.

جالب است که شاه همزمان با برخورد با کنسرسیوم به افزایش قیمت نفت هم علاقه پیدا کرده بود، در حالی که سازمان اوپک در سال ۱۹۶۰ تاسیس شده بود، از حدود سال ۱۹۷۰؛ یعنی، ده سال بعد از تأسیس اوپک، شاه تازه متوجه شده بود که قیمت جهانی نفت بسیار پایین است و عادلانه نیست و طرفدار پروپاقرص قیمت نفت شد. کما اینکه در مورد قرارداد کنسرسیوم نیز بعد از حدود بیست سال متوجه شده بود که این قرارداد عادلانه نیست و منافع ملت ایران را تضمین نمی کند! این موارد قطعاً جای بحث و بررسی و کنکاش دارد. بعضی از مورخان علاقمند به رژیم گذشته و نیز خود شاه در بعضی نوشته هایشان، افول اقبال بین المللی شاه در سال های پایانی سلطنتش را ناشی از ناراحتی و خصومت دولت های غربی به علت دفاع شاه از افزایش قیمت جهانی نفت و توطئه هفت خواهران نفتی به انتقام از تجدید نظر در قرارداد کنسرسیوم دانسته اند، اما بررسی های دقیق تر تاریخی واقعیت های دیگری را آشکار می نماید. در واقع، اگر اثر قیمت و درآمد نفت بر انقلاب بررسی شود، باید تأثیرات منفی افزایش قیمت و درآمد نفت بر اقتصاد ایران در دوره ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ و اشتباهات فاحش شاه در هزینه کرد بی بندوبارانه این درآمدها بدون توجه به ظرفیت جذب کشور را مورد توجه قرار داد. اندرو اسکات کوپر در فصل ششم کتاب **پادشاهان نفت** که به تازگی و بر اساس جدیدترین اسناد منتشر شده توسط وزارت خارجه ایالات متحده انتشار یافته است، اشاره می کند که بعضی از مقامات امریکایی نیز از اثرات هزینه کرد بی بندوبارانه درآمدهای نفتی نگرانی داشته اند. در این فصل با استناد به یادداشت های راکفلر

اشاره شده است که: «بزرگترین مشکل ایران این است که دارای پول و مواد اولیه می‌باشد، ولی نیروی انسانی آموزش دیده لازم برای استفاده از آن را ندارد و وزرا تجربه کافی برای مقابله با مشکلات ناشی از ثروت ناگهانی و فراوان را ندارند».

اما برای ارزیابی روایی ادعاهای شاه و طرفدارنش در مورد ناراحتی غرب از اقدامات او در مورد قیمت نفت و برخوردش با کنسرسیون باید شوک اول نفتی که مهمترین تحول در جهان انرژی در قرن بیستم بوده است را خوب شناخت. داستان شوک اول نفتی در ۱۹۷۳ که طی آن قیمت نفت بیش از چهار برابر شد و ریشه‌ها و دلایل وقوع آن داستان مفصل و در عین حال بسیار مهمی است که بدون درک عمیق آن نه می‌توان سازوکارهای اقتصادی نفت را خوب درک کرد و نه واقعیت را در مورد ادعاهای شاه فهمید. در بسیاری از تحلیل‌های غربی، وقوع شوک اول نفتی را به تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل و حامیان اسرائیل که در جریان جنگ مصر و اسرائیل در آن سال و به درخواست انورسادات اتفاق افتاد، نسبت می‌دهند در صورتی که شواهد فراوانی نشان می‌دهد که از سال ۱۹۷۰ به بعد امریکایی‌ها طالب افزایش قیمت نفت برای حل بسیاری از مشکلات اقتصاد و انرژی خود بوده‌اند و حتی شکل‌گیری تحریم نفتی و خصوصاً مشارکت کشورهایمانند عربستان در آن بدون چراغ سبز امریکایی‌ها اتفاق نمی‌افتاد. کتاب **پادشاهان نفت** شواهد و مستندات ارزنده‌ای را در این مورد ارائه می‌دهد و کشف میکند که چرا در حالی که اوپک در سال ۱۹۶۰ از جمله برای دفاع از قیمت نفت تأسیس شد، شاه از سال ۱۹۷۰ به بعد ناگهان طرفدار افزایش قیمت جهانی نفت شد؛ از جمله در صفحه ۲۵۶ کتاب مذکور ذکر شده است که: «سه سال قبل از وقوع شوک اول نفتی نیکسون

|| مناسبات مدیریتی کنسرسیون و صنعت نفت ایران ||

رئیس جمهور وقت امریکا) مخفیانه به شاه اجازه داده بود که حتی اگر در ملاء عام بر او بتازد او می‌تواند هرچه می‌خواهد بر قیمت نفت بیافزاید." نکته‌ای ظریف در این میان است که بسیاری از تناقض‌گویی‌های امریکایی‌ها را توضیح می‌دهد. دلیل تفاوت در گفته‌های علنی و مخفی این بود که امریکایی‌ها چه در نزد افکار عمومی داخلی خود و چه در نزد هم‌پیمانان سیاسی خود در اروپا و ژاپن و در واقع رقبای اقتصادی خود، نمی‌خواستند متهم به بالابردن قیمت نفت شوند و می‌خواستند انگشت اتهام به سمت ایران یا اوپک نشانه رود.

در آن مقطع ایالات متحده از دو جنگ ناموفق کره و ویتنام خارج شده بود. از سویی، صنعت نظامی ایالات متحده برای تأمین تجهیزات جنگی گسترش یافته بود و از سوی دیگر، هزینه‌های سنگین این شکست اقتصاد امریکا را در وضع بدی قرار داده بود و از رقبای اقتصادی‌اش عقب انداخته بود. دلار نیز ارزش خود را به شدت از دست داده بود. صنایع نظامی باید از ظرفیتشان استفاده می‌کردند تا تولید صنعتی امریکا به تدریج به تولید دیگر کالاها منتقل شود. در چنین شرایطی، خریدهای نظامی شاه برای امریکایی‌ها یک موهبت بود. با افزایش قیمت نفت هم تقاضا برای صنعت نظامی ایجاد می‌شد و هم حالا اروپایی‌ها و ژاپن باید برای خرید نفت چند برابر نسبت به قبل دلار می‌دادند و این دلارها که به دلارهای نفتی یا «پترودالر» معروف شد از این طریق به اقتصاد امریکا بر می‌گشت و موجب تقویت دلار می‌شد. فصل پنجم کتاب کوپر از شهوت شاه برای خریدهای نظامی نکات جالبی نقل می‌کند و نیز از رئیس ستاد مشترک امریکا نقل می‌کند که: «ما هم باید ارزش اجناسی که به شاه می‌فروشیم را بالا ببریم» (صفحه ۲۵۳) و از شلزینگر وزیر وقت

دفاع امریکا نقل می کند که: «حالا دیگر با بالا رفتن قیمت نفت باید هزینه های تحقیق و توسعه نظامیان را از خریدان خارجی تجهیزات نظامی بگیریم» (صفحه ۲۵۴). البته چرخه برگرداندن دلارهای نفتی به امریکا و ایجاد تقاضا برای تولیدکنندگان امریکایی محدود به اسلحه و تجهیزات نظامی نبود بلکه بسیاری از پروژه ها به همین منظور تعریف می شد. قبلاً جان پرکینز در کتاب ارزشمند **خطرات یک تبهکار اقتصادی** که در سال ۱۳۸۹ در ایران ترجمه و چاپ شده است، شرح مبسوطی از این مسئله داده است.

از منظر انرژی، امریکایی ها در اوایل دهه ۱۹۷۰ سیاست های انرژی خود را بر اساس حداقل وابستگی به نفت و بخصوص نفت اوپک و به ویژه اعضای خاورمیانه و خلیج فارس اوپک تنظیم نمودند. تلاش آن ها در این جهت بود که اولاً سهم سایر حامل های انرژی را در سبد انرژی خود افزایش و سهم نفت را به حداقل ممکن کاهش دهند و ثانیاً نفت مورد نیاز خود را نیز تا حد ممکن از مناطق غیر اوپک تأمین نمایند؛ بنابراین، روابط شرکت های نفتی با اعضای اوپک باید محدودتر می شد و حجم سرمایه گذاری های این شرکت ها در اوپک نیز تقلیل می یافت و از آنجا که با افزایش قیمت جهانی نفت بهره برداری از بسیاری از میداین نفت خام امریکا، اروپا و سایر مناطق غیر اوپک اقتصادی می شد، گرایش بر این بود که سرمایه و فعالیت شرکت های نفتی به این مناطق منتقل شود؛ بنابراین، در آن مقطع، حداقل در امریکا حساسیت زیادی روی محدود شدن کنسرسیونم در ایران و کلاً محدود شدن شرکت های موسوم به هفت خواهران نفتی در کشورهای اوپک وجود نداشت. در هر حال کار کنسرسیونم نفتی در ایران تنها با وقوع انقلاب اسلامی کاملاً پایان یافت، اما هنوز مسائل درس آموز زیادی در زمینه آن و نحوه

پایان کار و تبعات بعدی آن وجود دارد.

در این کتاب تلاش شده است تا با تمرکز بر دانش ضمنی و اطلاعات نانوشته هفت تن از افرادی که از زوایای مختلف در جریان سازوکارهای اداری-فنی مربوط به قرارداد معروف به کنسرسیون بودند، بخش ناگفته و کمتر شنیده شده‌ای از این قرارداد و نحوه اجرای آن را آشکار کند. آنچه در پی آمده متن گفتگوهای ساخت یافته با آقایان دکتر پرویز مینا، مهندس همایون مطیعی، مهندس محمد همدانی‌زاده، مهندس قباد فخمی، مهندس حسینعلی حجاری‌زاده، مهندس حسن آگهی و مهندس نقی بنی‌ریاح است که بنا بر اطلاعات به دست آمده آقایان همدانی‌زاده و بنی‌ریاح متأسفانه دار فانی را وداع گفته و به رحمت ایزدی پیوسته‌اند در حالی که به جزء مصاحبه‌هایی که در اینجا داشته‌اند در جای دیگری تجربیات گران‌قدر خود را بازگو نکرده‌اند.

در پایان از هفت صاحب‌نظری که اطلاعات ارزشمند خود را در اختیار گروه تحقیق گذاردند قدردانی میکنم و ضمن آرزوی غفران الهی برای آقایان همدانی‌زاده و بنی‌ریاح، سلامتی و سربلندی پنج بزرگوار دیگر را آرزو مندم. همچنین، از فرصتی که موسسه مطالعات دین و اقتصاد برای تدوین بخشی از تاریخ صنعت نفت فراهم نمود سپاسگزاری می‌نمایم و از سهم ناچیز خود در انجام این مهم مفتخرم و از دو همکار ساعی و بزرگوار و عزیزم آقایان دکتر میکائیل عظیمی و مهدی زمانی که بدون همت و دقت آنها این کار به ثمر نمی‌رسید، قدردان هستم.

سید غلامحسین حسن تاش